

# اتوپای استمار بی پایان: جان مایه‌ی نو - لیبرال‌یسم\*

پی‌یر بور دیو

## برگردان: بهروز نظری

ممکن است بصورت ممانعی در آیند در برابر منطق بازار خالص. یعنی، ساختارهایی نظیر ملت که فضای مانور آن به طور مداوم کاهش یافته؛ گروه‌های کاری، به عنوان مثال از طریق فردی کردن دستمزدها و شغل‌ها بمثابة کار کرد قابلیت‌های فردی که به اتومیزه کردن کارگران منجر شده؛ نجمع‌ات برای دفاع از حقوق کارگران، اتحادیه‌ها، جوامع و تعاونی‌ها؛ و حتی خانواده‌ها که بخشی از کنترل خود را بر مصرف و از طریق شکل‌گیری بازارها براساس گروه‌های سنی از دست داده است. از جمله تازه‌ترین اقدامات انهدامی که علیه ساختارهای جمعی صورت گرفته است می‌توان از موافقت‌نامه‌ی چند جانبه‌ی سرمایه‌گذاری (MAI) نام برد که در جهت تضمین حمایت از کورپوراسیون‌های خارجی و سرمایه‌گذاری‌هایشان از سوی دولت‌های ملی طراحی شده است.

برنامه‌ی نو - لیبرال قدرت اجتماعی خود را از قدرت سیاسی و اقتصادی کسانی که منافع آنان را بیان می‌کند وام می‌گیرد. سهام‌داران، گردانندگان مالی، ارباب صنایع، سیاست - مداران محافظه‌کار یا سوسیال دمکرات که به سیاست اطمینان بخش اخراج مدل اقتصاد بی‌بند و بار روی آورده‌اند، مقامات مالی بلند مرتبه که مشتاقانه در صدد معرفی سیاست‌هایی هستند که بنا بر روی خودشان منجر می‌شود چرا که، برخلاف مدیران مؤسسات، خطر پرداخت بهای پیامدهای ناشی از آنها تهدیدشان نمی‌کند.

نولبرال‌یسم در مجموع به قطع ارتباط سیاست با واقعیت‌های اجتماعی را دارد، و در عالم واقعیت در این پروسه سیستم اقتصادی‌ای را می‌سازد که منطبق است با توضیح‌اش از تئوری خالص. تئوری‌ای که نمونه‌ای است از یک ماشین منطقی که خود را بعنوان زنجیره‌ای از قیدهایی بیان می‌کند که به عوامل اقتصادی نظام می‌بخشد.

جهانی شدن بازارهای مالی، هنگامی که همراه می‌شود با پیشرفت تکنولوژی اطلاعاتی ضامن تحرک بی‌سابقه سرمایه است. این به سرمایه‌گذارانی که نگران سوددهی کوتاه مدت سرمایه‌گذاریشان هستند، امکان می‌دهد سوددهی بزرگ‌ترین کمپانی‌ها، بطور دائم مقایسه کنند، و در نتیجه، آنها را زمانی که دچار عقب‌گردهای نسبی می‌شوند تنبیه کنند. بر اثر این تهدید دائمی، کمپانی‌ها ناگزیرند برای اینکه دچار کیفر «از دست دادن اعتماد بازار» نشوند، هر چه سریعتر و سریعتر خود را با مقتضیات بازار تطبیق دهند.

در چنین شرایطی، سهامداران، که نگران سودهای کوتاه مدت‌اند، بیشتر و بیشتر قادر اند اراده خود را با استفاده از هیأت مدیره مالی و برقرار ساختن قوانینی که تحت آن مدیران عمل می‌کنند و نیز از طریق شکل دادن به سیاست‌های مربوط به استخدام، اشتغال، و دستمزدها بر مدیران تحمیل کنند.

با استخدام کارکنان براساس قراردادهای کوتاه مدت و یا موقتی تغییر مدام ساختارهای درون کمپانی‌ها، رقابت بین بخش‌های مستقل و هم چنین تیم‌های درون کمپانی‌ها، حکومت مطلقه‌ای توأم با نرمش‌پذیری برقرار می‌شود. این رقابت، در نهایت، به حوزه‌ی فردی نیز گسترش داده می‌شود این گسترش از طرق مختلف صورت می‌گیرد که از جمله‌اند: فردی کردن روابط دستمزد؛ با تعیین اهداف وظایف فرد، بررسی وظایف فرد، ارزیابی دائمی، افزایش دستمزد فرد و یا تضمین پاداشهای ویژه برای قابلیت‌های فردی یا فردی کردن سوابق شغلی؛ استراتژی «اگذار مسئولیت» برای تضمین خود استثماری کارکنان - یعنی کارگران مزدبگیر ساده در روابط نیرومند متکی بر سلسله مراتب - که توأم‌اند بر برابر فروش خود، تولیدات خود، شعبه‌ی خود، فروشگاه خود و غیره مسئول شناخته می‌شوند، آن گونه که گویا آنها مقاطعه کارهای مستقل‌اند.

این فشار در جهت «خود - کنترلی»، «درگیری» کارگران را براساس روشهای «مدیریت

بیش بینی‌اش را به نمایش می‌گذارد و بی‌درنگ هر گونه مخالف با نسخه‌های تجویز شده را چه به شکل اتوماتیک و چه از طریق واسطه‌هایی نظیر صندوق بین‌المللی پول و یا سازمان همکاریهای اقتصادی و توسعه، سرکوب می‌کند. سیاست‌های تحمیل شده از سوی این سازمانها ناآشنا نیستند: تقلیل هزینه تولید، تقلیل در بودجه خدمات عمومی و منطف کردن هر چه بیشتر کار. آیا گفتمان مسلط بر حق است؟ آیا واقعیت این نیست که این نظم اقتصادی چیزی بیش از به اجرا در آوردن یک اتوپیا - اتوپای نو - لیبرال‌یسم - نیست، و بنابر این به یک مسئله سیاسی تبدیل شده است؟ اتوپایی که با کمک تئوری اقتصادی که مرتب آن را جار می‌زند موفق شده است خود را به عنوان توضیح علمی واقعیت تعریف کند؟

این تئوری قیومیت یک داستان تخیلی خالص ریاضی است. این تئوری از همان آغاز بر روی یک نظریه نیرومند تجردی بنا شده است. چرا که، به نام یک برداشت محدود و یک جانبه از خردمندی و تقلیل آن به خردمندی فردی، شرایط اقتصادی و سیاسی جهت‌گیری‌های خردمندانه را در پراکنش گذاشته است و ساختارهای اقتصادی و سیاسی‌ای که لازمه به اجرا در آوردن آن هستند را نادیده گرفته است.

برای فهم بیشتر چنین غفلتی تنها کافی است که با سیستم آموزشی نگاه کنیم. آموزش، در حالی که نقشی اساسی نه تنها در تولید کالا و خدمات، بلکه در تولید و آموزشی تولیدکنندگان ایفا می‌کند، هیچ‌گاه جایگاهی در خور در مناسبات نیافته است.

تمام اشکالات و کمبودهای رشته اقتصاد از گناه کبیره‌ی «تئوری خالص» برمی‌آید، همان گناهی که در افسانه‌ی الرسیان<sup>(۱)</sup> بدون اشاره رفته، و نیز لاجت مرگباری که بوسیله آن رشته اقتصاد خود را به اپوزیسیون دل‌خواهی که استنتاج می‌کند می‌چسباند و تناقض بین منطق کاملاً اقتصادی که بر رقابت و کفایت استوار است، و منطق اجتماعی که تحت حاکمیت انصاف است را ببار می‌آورد، از همین گناه سرچشمه می‌گیرد.

علیرغم آنچه که گفته شد این «تئوری» که از ریشه غیر اجتماعی و غیر تاریخی شده است، بیش از هر زمان دیگر توانایی حقیقی ساختن خود و اثبات خویش براساس تجربه را دارد. بر همین اساس، گفتمان نو - لیبرال، تنها یک گفتمان در کنار سایر گفتمانها نیست. گفتمان نو - لیبرال، به عکس، یک گفتمان نیرومند است. درست به همانگونه که گفتمان روان‌پزشکی نیرومند است در تحلیل اردینگ کافمان از تیمارخانه.<sup>(۲)</sup> این گفتمان بسیار نیرومند است و نبرد با آن بسیار دشوار، چرا که تمام نیروهای یک جهان روابط نیروها را در کنار خود دارد، جهانی که در تبدیل نو - لیبرال‌یسم به آنچه که هست کمک می‌کند، و بطور عمده از این راه که گزینش‌های اقتصادی آنها می‌کند که بر روابط اقتصادی مسلط‌اند را سمت و سو می‌بخشد. بنابر این این گفتمان به این روابط نیروها نیروی سمبولیک خود را نیز می‌افزاید. به نام این برنامه علمی که به یک نقشه برای اقدام سیاسی تبدیل شده است - یک پروژه سیاسی عظیم در راه است، هر چند که وجود چنین پروژه‌های تحت چنین عنوانی و بخاطر اینکه کاملاً منفی بنظر می‌رسد، انکار می‌شود. هدف اصلی این پروژه ایجاد شرایطی مناسب است، شرایطی که در آن «تئوری» می‌تواند تحقق یابد و کارگر داشته باشد؛ یک برنامه‌ی برای نابودی منظم فضاها جمعی (Collectives).

حرکت به سمت اتوپای نو - لیبرال برای یک بازار خالص و کامل به مدد سیاست‌های مقررات زدایی مالی میسر شده است، و نیز باید اضافه کرد، این حرکت از طریق اقدام به تغییر شکل و انهدام تمامی اهرم‌های سیاسی‌ای صورت گرفته است که در صدراند یکی و یا هر گونه ساختار جمعی را که

مشارکتی، حتی به فراسوی سطح مدیریت گسترش می‌دهد. همه اینها روشهای تسلط فردی هستند که درگیری بیش از حد در کار را در همه‌ی سطوح (و نه تنها در میان مدیریت) موجب می‌شدند و کار در شرایط اضطرابی و فشار بالا را به کارگران تحمیل می‌کنند. در نهایت همه اینها دست به دست هم میدهند تا استانداردهای جمعی و همبستگی تضعیف شود و یا بکلی از بین برود.<sup>(۱)</sup>

در چنین شرایطی یک دنیای داروبنی ظهور می‌کند، نبرد همه علیه همه و در همه سطوح سلسله مراتب، که بیش از پیش از طریق تلاش افراد برای حفظ موقعیت شغلی و نمادهایشان و تحت شرایط عدم امنیت، رنج و تنش شدت می‌یابد. بدون تردید، برقراری این دنیای تنازع در عمل، بدون همدستی تمام قرارهای ناپایدار که منشاء ناامنی است، و بدون وجود یک ارتش ذخیره بیکاران که تحت فشار این پرسوهای اجتماعی موقعیتی متزلزل دارند و رام شده‌اند، و هم چنین بدون وجود تهدید دائم بیکاری نمی‌توانست این چنین موفق باشد. ارتش ذخیره بیکاران در همه سطوح این سلسله مراتب، حتی در سطوح بالاتر و بویژه در میان مدیران، وجود دارد. زیر بنای نهایی کلی این نظم اقتصادی که در زیر تابلوی آزادی قرار داده شده است، در حقیقت چیزی نیست جز خشونت ساختاری بیکاری، عدم امنیت شغلی و تهدید دائمی به اخراج. شرایط کارکردی «موزون» این مدل اقتصاد خود فردگرایی یک پدیده انبوه است، یعنی وجود ارتش ذخیره بیکاران.

این خشونت ساختاری در عین حال بر آنچه که «قرارداد کار» نامیده می‌شود (قراردادی که توسط «تئوری قراردادهای» عقلانی و غیر واقعی شده» سنگینی می‌کند. گفتمان سازمانی هیچگاه به اندازه‌ی دورانی که پیروی از سازمان در هر لحظه از طریق حذف تمامی تضمین‌های زمانی برای اشتغال بدست آمده است (دورانی که سه چهارم تمام استخدام‌ها برای یک دوره ثابت‌اند، درصد کارکنان موقتی مرتباً رو به افزایش است، استخدام «ارادی» و حق اخراج یک فرد از هر گونه محدودیتی آزاد شده است، از اعتماد، همیاری، وفاداری و فرهنگ سازمانی سخن نگفته است.

بنابر این می‌بینیم که چگونه اتویپایی نو-لیبرال در عالم واقعیت تمایل دارد خود را به مثابه نوعی ماشین دوزخی مجسم نماید که مقتضیات آن حتی به صاحبان قدرت نیز تحمیل می‌شود.

این اتویپا یک اعتقاد نیرومند - باور به تجارت آزاد - را زنده می‌سازد، نه تنها در میان کسانی که از این طریق امرار معاش می‌کنند، مثل سرمایه‌گذاران، صاحبان و مدیران کمپانی‌های بزرگ و غیره، بلکه حتی میان مقامات ارشد حکومتی و سیاستمدارانی که حقانیت خود را بر پایه این اتویپا توجیه می‌کنند. چرا که اینها قدرت بازار را تحت عنوان کارآمدی اقتصادی تظہیر می‌کنند، کارآمدی اقتصادی که نیازمند حذف هر گونه موانع سیاسی و اجرایی است که قادر باشد صاحبان سرمایه را در راستای افزایش هر چه بیشتر سودهای شخصی به زحمت اندازد. آنها خواستار بانک‌های مرکزی مستقل‌اند، و تبعیت دولت ملی را از آزادی اقتصادی ارباب‌های اقتصاد موعظه می‌کنند. و در کنار آن بر حذف هر گونه مقرراتی از هر گونه بازار و مقدم بر همه از بازار کار، ممنوعیت هر گونه کسری و تورم، خصوصی کردن همگانی خدمات عمومی و تقلیل هزینه‌های عمومی و اجتماعی تأکید می‌ورزند.

اقتصاددانان ممکن است که لزوماً در منافع اقتصادی و اجتماعی معتقدان واقعی سهیم نباشند و همچنین ممکن است که حالات روانی فردی متفاوتی نسبت به تأثیرات اقتصادی و اجتماعی اتویپایی که آنها با منطق ریاضی می‌پوشانند داشته باشند. با اینهمه منافع ویژه آنها در علم اقتصاد به اندازه‌ای هست که به تولید و باز تولید باور به اتویپایی نو-لیبرالی بشکل قاطعی کمک کنند. اقتصاددانان به سبب موجودیت و مهم‌تر از آن ساخت روشنفکری خود که معمولاً به گونه‌ای خالص تجریدی، کتابی و نظری است، بویژه محکوم‌اند به اینکه اشیاء منطبق را بجای منطبق اشیاء بگیرند.

این اقتصاددانان به مدل‌هایی اعتماد می‌کنند که تقریباً هیچگاه فرصت نداشته‌اند آنها را به گونه‌ی آزمون بگذرانند و به سمتی سوق داده شده‌اند که دیگر علوم تاریخی را دست کم بگیرند، علوم تاریخی‌ای که در آنها قادر به شناسایی خلوص و شفافیت کریستالی بازی‌های ریاضی خود، که ضرورت واقعی و پیچیدگی عمیق آنها غالباً درک نانشده‌اند، نیستند. اینها در تغییرات نیرومند اقتصادی و اجتماعی همکاری و مشارکت دارند. بعضی از عوارض این تغییرات ممکن است حتی آنان را دچار وحشت کند، و سبب شود آنها به حزب سوسیالیست بپیوندند و از این طریق نظرات خود را به نمایندگان آن در ساختار قدرت ارائه کنند، اما این امر نمی‌تواند موجب نارضایتی‌شان باشد. چرا که، با وجود خطر چند اشتباه، چیزی که معمولاً به آن به عنوان «حبابهای نظری» استناد می‌شود، چنین تغییراتی متمایل‌اند به اینکه به اتویپایی مافوق منطقی (مافوق منطقی همچون اشکال معینی از دیوانگی) چهره‌ای واقعی نبخشند، و این چیزی است که آنها زندگی خود را وقف آن ساخته‌اند.

و هنوز جهان اینجاست، با آثار سریع‌القابل رؤیت اجرای این اتویپای عظیم نو-لیبرال نه تنها فقر یک بخش وسیع رو به گسترش مردم در کشورهای به لحاظ اقتصادی پیشرفته، رشد فوق‌العاده در اختلاف درآمد، حذف مداوم اشکال مختلف و مستقل تولید فرهنگی و از جمله فیلم، انتشارات و غیره از طریق تحمیل متجاوزانه‌ی ارزشهای تجاری، بلکه همچنین و مهمتر از همه دوروند اصلی، نخست روند

نابودی تمامی نهادهای جمعی که قادرند با عواقب این ماشین دوزخی مقابله کنند، و در رأس آنها نابودی دولت که منبع تمام ارزشهای جهانی شمولی است که با ایده عرصه عمومی مرتبطند. دوم، روند تحمیل همگانی مدلی از دارونسیسم اخلاقی است در همه جا، از عرصه‌های فوقانی اقتصاد و دولت تا قلب کورپوراسیون‌ها. مدلی با آئین پرستش برنده‌ها، آموزش یافته در مکتب ریاضیات عالی و پرش فزنی، که مبارزه‌ی همه علیه همه را نهادی می‌سازد و بدگمانی را به صورت قاعده‌ی همه رفتارها و اقدام‌ها در می‌آورد. آیا میتوان انتظار داشت که روزی این انبوه فوق‌العاده رنج که این رژیم سیاسی-اقتصادی بیار آورده است، نقطه آغازی شود برای حرکت جنبشی که قادر به متوقف کردن این سابقه به دوزخ باشد؟ در حقیقت ما در اینجا با یک تناقض فوق‌العاده روبرو هستیم. افراد تنها و آزادی که در برابر تحقق این نظم جدید موانعی قرار می‌دهند، امروزه متهم می‌شوند به سخت‌سری و انعطاف‌ناپذیری همه مداخله‌های آگاه و مستقیم، دست کم زمانی که از سوی دولت ارائه می‌شوند، از همان ابتدا بی‌اعتبار می‌شوند و بنابر این مجبوراند برای منافع یک مکانیسم ناشناس و خالص، بازار، که طبیعت آن به عنوان عرصه‌ای برای پرورش منافع فراموش شده است، به حذف خود رضایت دهند. اما، علیرغم رشد جمعیت زیر خطر، آنچه که مانع آب شدن نظم اجتماعی در آشوب می‌شود، همانا تداوم و زنده ماندن همان نهادهای نمایندگان نظم قدیمی‌ای هستند که در معرض نابودی‌اند، و نیز همه‌ی کارهای همه‌ی مقوله‌های کارگران اجتماعی، هم چنانکه، همه اشکال همبستگی اجتماعی، خانوادگی و امثالهم. انتقال به «لیبرالیسم» بشکل نامحسوسی صورت می‌گیرد و بنابر این عوارض خود را از دید پنهان می‌کند. وحشتناک‌ترین عواقب آن دراز مدت‌اند. تناقض مهم اینست که این عوارض توسط نیروی مقاومتی که حاصل همین انتقال است، و از جمله از سوی کسانی که با استفاده از منابع برگرفته شده از همبستگی‌های قدیمی، ذخیره سرمایه اجتماعی که از سقوط بخش قابل توجهی از نظم اجتماعی موجود، ناگج‌آباد ممانعت بعمل می‌آورد، مهار می‌شود. گفتنی است که سرنوشت این سرمایه اجتماعی، اگر بازسازی و باز تولید نشود، حذف تدریجی است، هر چند نه در کوتاه مدت.

آیا همین نیروهای «حراست» که به سادگی میتوان آنها را محافظه‌کار تلقی کرد، در همان حال از زاویه دیگری می‌تواند بعنوان نیروهای مقاومت در برابر برقراری نظم جدید تلقی گردد و بر همین پایه می‌تواند به نیروهای سرنگونی تبدیل شوند. اگر هنوز دلیلی برای امیدوار بودن وجود دارد، این همانا حضور چنین نیروهایی است، هم در نهادهای دولتی و هم در جهت‌گیری فعالان اجتماعی (بویژه افراد و گروههایی با سنت خدمات مدنی و اجتماعی که به این نهادها چسبیده‌اند) که در ظاهر از نظمی که از بین رفته است و منفعت‌هایی که با آن مرتبط‌اند جانبداری می‌کنند. این نیروها قادرند، از طریق کشف و ساختن یک نظم جدید این امر را به فرجام رسانند. نظمی که تنها قانون آن جستجوی منافع فردی و اشتیاق فردی را بی کسب سود نیست، نظمی که برای موجودیت‌های جمعی‌ای فضا وجود می‌آورد که در جهت تعقیب خردمندانه هدف‌هایی که جمع به آنها باور داشته و تصویب کرده است قرار دارند.

چگونه می‌توانیم که در میان همه این تجمعات، جوامع، اتحادیه‌ها و احزاب، جای ویژه‌ای برای دولت قائل نشویم؛ دولت ملی، و یا هنوز بهتر دولت فراملی-دولت اروپایی در راه تشکیل یک دولت جهانی- که قادر به کنترل مؤثر و مالیات‌گیری از سودی که در بازارهای مالی کسب می‌شود، و بر فراز همه، قادر به مقابله با تأثیر غریبی است که بازار مالی به بازار کار دارد. این می‌تواند با کمک اتحادیه‌های کارگری و با تعریف مسبوط و دفاع از منافع عمومی انجام شود. خواسته یا ناخواسته، منافع عمومی، حتی به قیمت جدین اشتباه محاسبه ریاضی، از دیدگاه حسابداران (در دوره‌های قبلی می‌شد از «مغزداران» صحبت کرد) بروز نخواهد کرد که سیستم فکری جدید عالی‌ترین شکل کمال انسانی را ارائه می‌کند.

## پانویس‌ها:

(۱) اگوست والر اس (۱۸۰۰-۱۸۶۶)، اقتصادان فرانسوی ("On the Nature of Wealth and on the Origin Value")، نخستین کسی بود که تلاش کرد تا از ریاضیات در اقتصاد استفاده کند.

2) Erving Goffman. 1961. Asylums: Essays on the Soail situation of Mental Patients and other Inmates. New York: Aldine de Gruyter.

3) See the two journal issues devoted to "Nouvelles formes de domination dans le travail" (New forms of domination in work"), Actes de la recherche en Sciences Sociales, nos. 114, September 1996, and 115, December 1996, especially the introduction by Gabrielle Balazs and Michel Pialoux, "Crise du travail et Crise du Politique" [Work Crisis and political Crisis], no. 114: P.3-4

\* این نوشته از متن انگلیسی آن که در شماره‌ی دسامبر لوموند دیپلماتیک به چاپ رسیده است برگرفته شده است. «نسبام شاید به زنی فاحشه در شهر بخارا برسد»